

مگر نه این بود که همه آنها از زندگی و تنعمات آن در راه منظور بزرگ و ملی خویش صرف نظر کرده بودند و یک زندگی بسیار ساده را پذیرفته بودند؛ در نظر مردم خود این اقدام یک عمل مذهبی و یک نوع پرهیز و تقوا بشمار میرفت. و محیط احیاء و نسانس مذهبی که بوجود آمده بود حتی از این اقدامات هم نیرو می گرفت.

اغلب این رنگ مذهبی که بطور روزافزون در نهضت ما جلوه می کرد و نفوذ می یافت چه مذهب هندو و چه اسلام، مرا، نگران می ساخت. من بهیچوجه از چنین وضعی خوشم نمی آمد. نظریاتی که سخنرانان مذهبی هر دسته درباره تاریخ و علم الاجتماع و اقتصاد در برابر مردم اظهار می داشتند در نظر من کاملاً نادرست می نمود و این امر که عقاید نادرست بمردم تحمیل میشود بعقیده من برای روشن بینی عمومی ضرر داشت. حتی بعضی از فورمولها و نظریات گاندی جی هم مرا ناراحت میکرد مثلاً او بارها بعصر «راماراج» که یکی از دورانهای باستانی تمدن هند است اشاره میکرد و آنرا در نظر مردم همچون یک عصر طلائی جلوه گر می ساخت که دوباره آنرا باز خواهند یافت. اما چه میتوانستم کرد؟ من خود را با این فکر تسلی میدادم که گاندی جی این مطالب را از آن نظر مورد استفاده قرار میدهد و بکار میبرد که توده های مردم با آنها آشنا هستند و آنها را بخوبی میفهمند. او این نبوغ را داشت که میتواند مستقیماً در دل و جان مردم راه یابد.

این نگرانیها برای من گذران بود. چنان سرگرم کار خود و پیشرفت های نهضت بودم که برای اندیشیدن باین قبیل چیزها که آنروزها در نظرم بی اهمیت بود فرصت نداشتم. یک جریان وسیع و عظیم همه نوع مردم را بدنبال خود میکشاند. تا وقتی که خط مشی کلی و عمومی مستقیم و صحیح و درست بود، خطر کوچکی که بموازات آن ایجاد میشد اهمیتی نمیداشت. اما در مورد خود گاندی جی باید گفت شناختن او فوق العاده دشوار بود. گاهی زبانت او برای آدمهای عادی و متوسط زمان ما بسیار پیچیده و تاریک بود اما ما تصور میکردیم که باندازه کافی او را میشناسیم و میتوانستیم اطمینان داشته باشیم که او یک مرد بزرگ، یک نابغه فوق العاده و یک رئیس پرافتخار بود. ما که اعتماد و اعتقاد خود را بدو بسته بودیم لااقل در آنوقت باو اختیار مطلق و تمام داده بودیم. که هرچه میخواهد بکند. اغلب ما در میان خودمان درباره کارهای عجیب و اعمال مخصوص بخودش صحبت میکردیم و خنده زنان باخود میگفتیم که وقتی هند آزادی خود را بدست آورد نباید دیگر این قبیل اعمال و این افکار را تشویق کرد.

با اینوصف عده کسانی که کاملاً تحت نفوذ سیاسی و غیر سیاسی او قرار داشتند فراوان بود و طبعاً نمیتوانستند از زیر نفوذ مذهبی او بگریزند. اغلب در مواردی که نفوذ مستقیم و علنی درجائی تأثیر ندارد بطور غیر مستقیم و ملایم میتواند مؤثر واقع شود. اما در شخص

من نفوذهای مذهبی تأثیری نداشت و مخصوصاً از استعمار و بهره‌کشی اشخاص باصطلاح «مذهبی» از توده‌های مردم نفرت داشتم. با وجود این در آنوقت من نیز خود را هم‌آهنگ جریان روز می‌ساختم. از زمان کود کیم هرگز باندازه آن سال ۱۹۲۱ با روح مذهب نزدیک نشده بودم و با اینهمه در این راه خیلی پیش رفتم.

آنچه بخصوص در نهضت ما و در ساتیا گراها تحسین مرا برمی‌انگیخت جنبه‌های اخلاقی عالی آن بود. پیروی و متابعت من از نظریهٔ عدم خشونت بطور مطلق نبود. من برای آن یک ارزش همیشگی و ابدی قائل نبودم اما این نظریه روز بروز مرا بیشتر مجذوب می‌ساخت و بیش از پیش اعتقاد پیدا می‌کردم که با ملاحظهٔ میدان طبیعی ما، سوابق ما، سنت‌های ما و با ملاحظهٔ مجموع عوامل هند، این نوع مبارزه و این سیاست برای ما مناسب و صحیح است. روحانی ساختن سیاست و اسپریتوالیزه کردن آن بشرط آنکه در تنگنای افکار مذهبی گرفتار نشود بنظر من فکری بسیار عالی بود. یک هدف عالی و شریف و سایل عالی و شریف هم لازم داشت. «عدم خشونت» نه فقط از نظر اخلاقی و روحی پر ارزش بود بلکه از نظر سیاسی هم ارزش فراوان داشت. زیرا وقتی وسایل خوب و شایسته نباشند به هدف هم ضرر می‌رسانند و بایست آوردن مسائل جدید ضربات مهلکی بر آن وارد می‌سازند و موانع غیر منتظره‌ئی در راه تحقق آن ایجاد می‌کنند. به‌لاوه توسل بوسایل پست و ناشایست و عبور از لجن‌زارهای کثیف، با شرف فردی و ملی ما هم سازگاری نداشت. آیا میشد از چنین ورطه‌هایی بدون آلوده شدن بیرون آمده؛ وقتی که شخص سینه‌خیز می‌رود و خود را بخاک میکشاند نمیتواند با سرعت و با سربلندی پیش برود و پا کیزه بماند.

افکار من در آن زمان بدینقرار بود و نهضت عدم همکاری برای من چیزی که می‌خواستم آورده بود زیرا هم یک «هدف» یعنی تأمین استقلال ملی و پایان یافتن استعمار فقیران، و هم یک تاکتیک و راه تعیین کرده بود که با ملاحظات اخلاقی شخصی و احساسات من برای آزادی فردی سازش داشت و رضایت بخش بود. خوشبختی و شادمانی من در برابر تمام این امور بقدری عمیق بود که حتی تصور یک شکست هم برایم چیز دشوار و سنگین و غیر قابل تحمل نمی‌بود. در نظر من یک شکست هم نمیتوانست جز امری موقتی و گذران باشد.

من از متن‌های مذهبی کتاب مقدس «به‌کود گیتا» چیزی نمی‌فهمیدم اما من هم قطعاً می‌دانستم که هواداران مؤمن گانندی‌چی هر روز عصرها بدستور او می‌خواندند دوست می‌داشتم و اغلب می‌خواندم زیرا در این قطعات ایدآلهای عالی و بزرگی برای انسان تعیین شده است و با او می‌گوید که باید نقشه‌های خود را با آرامش خاطر و بدون دغدغه و تشویش دنبال کرد. وظیفه را باید با کمال درستی و بدون نگرانی از عواقب آن انجام داد. تصور می‌کنم از آنجا که من شخصاً خیلی آرام و بی‌تشویش نبودم این ایدآلها بیشتر مرا مجذوب می‌ساخت و در دلم می‌نشست.

## ۱۹۲۱ و نخستین زندان

سال ۱۹۲۱ برای ما یک سال فوق العاده بود که در آن ناسیونالیسم، سیاست، مذهب، تصوف و تعصب همه بشکل شگفت انگیزی باهم مخلوط شده بود. و در پشت سر همه اینها آشوبها و عصیانهای دهقانی وجود داشت و در شهرهای بزرگ هم نهضت کارگری توسعه مییافت. ناسیونالیسم، همراه با یک نوع ایدئالیسم درهم و میهم اما پراز شور و شوق که سراسر کشور را در بر میگرفت، میکوشید که تمام نارضاتی های مختلف و گاهی متضاد را با یکدیگر سازش دهد و تا اندازه قابل توجهی هم باین کار توفیق یافت و با اینهمه خود آن، نیروئی مختلفی بود که از یک ناسیونالیسم هندو که جنبه مذهبی داشت و یک ناسیونالیسم مسلمان که قسمتی از فعالیت و هدفهایش متوجه ماورای مرزهای هند و موضوع خلافت بود و بخصوص یک ناسیونالیسم هندی که با روح تازه زمان موافقت داشت ترکیب یافته بود. این هر سه نهضت در آنوقت موقتاً هماهنگ یکدیگر و در کنار هم حرکت میکردند. در همه جا جز یک فریاد شنیده نمیشد که: «هندو-مسلمان کی جای!» (هندو مسلمان زنده باد!) موضوع فوق العاده این بود که بنظر میرسید گاندی جی تمام این طبقات و تمام این گروههای انسانی را مسحور خود ساخته و بهم آمیخته بود و در راه یک آینده واحد و رنگارنگ همراه خود در طریق مبارزه واحد میکشاند. محققاً او (همانطور که درباره یکی از رهبران بزرگ گفته شده است) «مظهر تمايلات درهم تمامی يك ملت بود.»

موضوع شگفت انگیز تر و فوق العاده تر این واقعیت بود که این تمايلات و این هیجانان با وجود آنکه بر ضد تسلط خارجی عمل میکرد هیچگونه نفرت و کینهئی نسبت بخارجی در خود نداشت. ناسیونالیسم معمولاً «ضد» چیز است و از کینه و خشمی که بر ضد سایر گروههای ملی و بخصوص بر ضد اربابان بخارجی يك ملت اسیر بر می انگیزد جان میکبرد. مسلماً در سال ۱۹۲۱ این کینه و این خشم نسبت به انگلیسی ها وجود داشت اما در مقایسه با سایر کشورهاییکه در وضع مشابهی قرار داشتند بعد اقل و بسیار ناچیز بود. بدون هیچ تردید این وضع نتیجه اصرار و تأکید گاندی جی برای بیان صحیح و دقیق نظریه «عدم

خشونت» بود. همچنین نتیجه احساس آزادی و قدرتی بود که در سراسر کشور در آغاز نهضت بنظر میرسید و نتیجه این تصور تقریباً عمومی بود که موفقیت و پیروزی بزودی فرا خواهد رسید. وقتی که همه چیز بتوفیق ما کمک میکنند و تمام عوامل از پیروزی ما خبر میدهند چه لازمست که خود را بکینه و خشم بسپاریم؟ ما احساس میکردیم که میتوانیم بادشمنان خود جوانمردانه و بدون خشم و نفرت رفتار کنیم.

اما هر چند هم که در اعمال و اقدامات ظاهری خود نشان نمیدادیم در اعماق قلب خودمان نسبت به آن يك مشت هموطنانی که در جهت مقابل ما قرار میگرفتند و با نهضت ملی مخالفت میورزیدند خیلی کمتر احساس گذشت سخاوتمندانه داشتیم. معیناً نسبت بآنها هم کینه و خشمی نداشتیم. آنها در نظر ما بی اهمیت بودند و میتوانستیم با اظهار نفرت عادی خود حسابشان را برسیم. در واقع ما از آنها بعزت ضعفشان و بعزت اپورتونیسیم و خود خواهی شان که آنها را به طریق خیانت بشرف ملی و به غرور شخصی می کشاند در دل خود منخفیانۀ نفرت شدید و عمیقی داشتیم.

بدینقرار ما پیش میرفتیم و خود را بلذت فعالیت و نشاط اقدام میسپردیم. اما هنوز در افکار ما هدف و مقصود صورت مبهمی داشت. اکنون بر ایمان بسیار تعجب انگیز است که در آن موقع چگونه توانسته بودیم تا آن اندازه جنبه های تئوری (نظری) و فلسفی نهضت و بالاخره هدف نهائی آنرا بطور کامل مورد غفلت قرار دهیم. بدیهی است که هر وقت صحبت از «سواراج» (استقلال) میشد ما کلمات و عبارات زیبایی بکار میبردیم اما خیلی محتمل و ممکن است که هر يك از ما معنای دیگری برای این کلمه در نظر می آوردیم. برای بسیاری از جوانان معنی این کلمه استقلال سیاسی یا چیزی شبیه به آن بود. تعبیری که مادر نطقهای خودمان میکردیم يك نوع سازمان دولتی بایک شکل مبهم دموکراتیک بود. بسیاری اشخاص هم تصور میکردند که «سواراج» بطور اجتناب ناپذیری از بار طاقت فرسائی که بردوش دهقانان و کارگران فشار می آورد خواهد کاست. اما علناً برای بسیاری از رؤسای مامفهوم «سواراج» هرگز تا تأمین استقلال واقعی نمیرسید. گاندی جی بشکل مطبوعی در این زمینه در ابهام باقی میماند و هیچکس را تشویق نمیکرد که با روشن بینی ودقت در این باره فکر کند. همیشه اورا متهم ساخت که درخواستهای طبقات فقیر و محروم را مطرح نمیسازد زیرا در واقع ولو بصورت های غیر مشخص و غیر دقیق هم که بود باین مسائل می پرداخت و این خود برای بسیاری از ما مایه دلگرمی بود. ضمناً بموازات آن توصیه هم میکرد که به ثروتمندان و مالکین نیز تأمین داده شود. گاندی جی هرگز بر روی جنبه فکری يك مسئله ایستادگی نمیکرد بلکه بر روی جنبه اخلاقی و تقوی و پرهیزگاری آن تکیه میزد. او بدون تردید و بصورت شکفت انگیزی توانست به ملت هند از راه پرورش و

احیای صفات عالی و انسانیش نیروی استقامت و مقاومت و شخصیت بدهد. با وجود این بسیاری اشخاص هم بودند که همچنان متزلزل و مردود و بی شخصیت و بی استقامت ماندند و تصور میکردند که با تقلید تصنعی از حرکات و گفتار و نگاه های پرهیزکارانه میتوان خود را متقی و پرهیزکار جازد و همینکه شخص بظاهر شبیه ایشان شد او را شایسته و درستکار خواهند شناخت.

اما توده های مردم به میزان شکفت انگیزی بیدار میشدند و بخود می آمدند و همین امر به ما اعتماد و اطمینان می بخشید. يك ملت عقب مانده، درهم شکسته و خودباخته ناگهان قدر است میکرد و در يك اقدام با انضباط و متعدد و مشترك که سراسر کشور را دربر میگرفت شرکت می جست. ما فکر میکردیم که خود این اقدام می بایست بتوده ها قدرت مقاومت ناپذیری ببخشد. ما دیدگان خود را می بستیم و نمی دیدیم که هر اقدام و عمل باید يك فکر اساسی هم همراه داشته باشد. ما فراموش میکردیم که نیرو و اشتیاق توده های مردم بدون يك ایدئولوژی روشن و متین و بدون يك هدف کاملاً مشخص و معین عاقبت تباہ خواهد شد و قسمت عمده تی از آن دود و نابود میشود.

جنبه رنسانس و احیای مذهبی نهضت تا اندازه ای ما را مجذوب خویش میساخت. «عدم خشونت» در نظر ما سرچشمه نیرو بخش نهضت سیاسی و اقتصادی شده بود و بصورت نیروئی در آمده بود که افکار عمومی ملت را برای جبران خسارات گذشته تجهیز میکرد. احساس اینکه این نظریه «عدم خشونت» پیام بی سابقه ایست که ملت ما در برابر جهان نیان عرضه میدارد ما را مسحور میساخت. ما تصور میکردیم که تقدیر و سر نوشت این وظیفه را بمهده ما و ملت ما گذارده است. ما هم قربانی این تصور عجیب میشدیم که در میان تمام مردم و تمام ملت ها مشترك است و هر قوم تصور میکنند که او قوم و نژاد برگزیده و ممتاز جهان میباشد. در حقیقت نهضت عدم خشونت معادل روحی يك جنگ واقعی با تمام اشکال خشونت آمیز آن بود. این مشابهت و جایگزینی تنها در زمینه روحی و اخلاقی محدود نمی ماند و در موارد مادی هم مؤثر واقع میشد.

تصور میکنم در میان ماعده معدودی بودند که نظریات متروک گاندی جی در باره ماشینیسم و تمدن جدید را نیز قبول داشتند. ما گمان میکردیم که خود او هم این نظریات را بکنوع خیال بافی و تصوراتی میشناسد که با مقتضیات زندگی کنونی کاملاً سازش ناپذیر میباشد. مسلماً اکثریت ما هر چند هم که شاید بعضی ها عقیده داشتیم که ناچار باید تمدن جدید با وضع خاص هند تطبیق داده شود نمیتوانستیم موفقیت های تمدن جدید را نفی و انکار کنیم. من شخصاً همیشه مجذوب کشش نیرو مند مکانیک و سرعت بوده ام. با وجود این، غیر قابل انکار است که نظریه و ایدئولوژی گاندی جی در بسیاری از مردم تأثیر بخشید و آنها را با انتقاد

از ماشینیسیم و عواقب آن کشانید . بدین قرار در نهضت ما در حالیکه عده می بسوی آینده مینگریستند عده دیگری بعقب نگاه میکردند و میخواستند بقهقرا برگردند . و بسیار شکفت انگیز بود که هر دو دسته تصور میکردند که اقدام مشترك ایشان مفید و با ارزش است و خود این امر بود که فداکاریها و از خود گذشتگیها را تسهیل میکرد .

من هم مانند عده زیاد دیگری، خود را بنهضت وا گذارده بودم و در آن غوطه میخوردم از تمام اجتماعات و انجمنهای دیگر و از تمام ارتباطات خود صرفنظر کردم . روابط خود را با دوستان قدیم و با کتابهایم بریدم . دیگر روزنامهها را جز تا آن اندازه که مربوط بنهضت و کار ما بود نمیخواندم . با وجود رشته های نیرومندی که مرا بخانوادهام پیوند میداد بجائی رسیدم که همسر و فرزندم را تقریباً فراموش کردم . مدت ها بعد توانستم بفهم که چه بارسنگینی برای آنها شده بودم و آنها چه آزمایش بزرگی را گذرانیده بودند و همسرم چگونه یکدنیا تحمل و بردباری نسبت بمن میدول داشته بود . عمرم را در دفاتر کار، در اجتماعات کمیتهها و در میان انبوه مردمان میگذراندم . شمار ما این بود که « دهکدهها بروید ! » و ما فرسنگها و فرسنگها از میان مزارع عبور میکردیم تا خود را بیک دهکده دور افتاده برسانیم و در آنجا میتینگ دهقانی برپا سازیم . در آن دوران بود که بالرش شوق آمیزی که تماس باتودهها در انسان تولید میکند و قدرتی که شخص از برآه بردن و هدایت آنها احساس میکند آشنا شدم . تازه روانشناسی تودهها و انبوه مردم را میفهمیدم و تفاوتی را که میان تودههای مردم شهری باتودههای دهقانان وجود دارد درک میکردم . در میان گردو خاک و غبار ، در میان ناراحتیها ، در میان ازدحامها و فشارهای انبوه مردم در موقع تشکیل اجتماعات بزرگ با وجود آنکه اغلب نبودن نظم و انضباط مرا تحریک میکرد و بخشم میآورد انگار خود را در منزل خود و در میان کسان خود می یافتم . بارها برایم پیش می آمد که با انبوهی عصبانی و خشمگین روبرو میشدم که کمترین جرقهئی برای انفجار ایشان کافی بوده است . بعد ها دانستم که نخستین تجاربی که از این برخوردها حاصل میکردم و اعتماد و اطمینانی که از این راه بدست میآوردم خدمات گرانبهائی بمن کرد . من برای خود قانون و قاعدهئی پیدا کرده بودم . و آن این بود که مستقیماً بسوی انبوه مردم میرفتم و بایشان اعتماد میکردم و تا کنون همیشه عکس العمل و پاسخ آنها حتی در مواردی که باهم توافق نظر نمیداشتیم با ادب و احترام همراه بوده است اما انبوه مردم تغییر پذیر است و چه بسا که در آینده حوادثی پیش آید که برایم غیرمنتظره باشد .

همانطور که آنها بمن عادت میکردند و مجذوب من میشدند من هم از انبوه تودههای مردم خوشم میآمد . مهندا من هرگز در میان آنها غرق نشدم و همیشه خود را جدا احساس کرده ام . از این فاصله همچون کسی که بر یک منبر روحی قرار گرفته باشد همیشه آنها را

با نظری انتقاد آمیز نگریده‌ام. و همیشه از خود پرسیده‌ام که چگونه من، منی که از هر لحاظ با این هزاران نفوسی که مرا احاطه می‌کرده‌اند تفاوت دارم، منی که در عادات، در تمایلات، در طرز تفکر و در زندگی روحی با آنها متفاوت بودم، آری چگونه من توانسته‌ام حسن توجه و اعتماد ایشان را تا این اندازه جلب کنم! آیا این امر از آن جهت است که آنها مرا بصورتی غیر از آنچه هستم تصور میکنند! آیا اگر آنها مرا بهتر و بیشتر میشناختند باز هم وجود مرا باین صورت که هستم تحمل می‌کردند؟ همیشه سعی می‌کردم در مقابل انبوه مردم صریح، مستقیم و شرافتمند باشم حتی گاهی هم باتندی و شدت با ایشان صحبت می‌کردم. بسیاری از عادات و معتقداتشان را که در نظرشان عزیز میبود مورد انتقاد شدید قرار میدادم و با اینهمه آنها مرا تحمل می‌کردند. در عین حال نمیتوانستم این فکر را از خود جدا سازم که آنها نسبت بمن آنطور که در واقع هستم علاقمند نمیباشند بلکه بیک صورت مبهم و تصویر خیالی که مولود تصورات خودشان است و بامن شباهت دارد مهر میورزند. آیا این تصویر خیالی چقدر مقاومت و دوام میداشت؟ آیا من چه حقی داشتم که بدوام آن کمک دهم؟ و بالاخره آیا روزی که این صورت خیالی از میان بر خیزد و این اشخاص حقیقت عریان را دریابند چه خواهد شد و چه روی خواهد نمود؟

من هم برای خود غرورها و خودخواهیهای کوچکی دارم، اما در برابر این اشخاص ساده جای تفاخر و خود فروشی نبود. برخلاف آنچه اغلب در میان ما بورژواهای بزرگ یا کوچک اتفاق می‌افتد که خود را بالاتر و عالی‌قدرتر از ایشان میشماریم در آنها هیچ تصنع و هیچ ظاهر سازی و هیچ ابتدالی وجود ندارد. آنها بطور فردی هیچ نوع جذبه و خصوصیت و احساسی را بر نمی‌انگیختند اما وقتی بصورت انبوه و توده‌ئی در می‌آمدند بیک احساس غلبه ناپذیر ترحم را بوجود می‌آوردند. انسان احساس می‌کرد که آنها در بیک محیط دردناک ابدی غوطه میزنند.

کنفرانسهایی که ما نمایندگان منتخب کنگره و از جمله خود من، ترتیب میدادیم با آنها تفاوت نمایی داشت. ما مثل هنریشگانی بودیم که بر روی صحنه نمایش میدادیم. مسلماً در خطابه‌های آتشین ما تصنع و ابتدال کم نبود. تصور میکنم بسیار نادر بودند کسانی که چنین نمی‌بودند. اما محتمل است که بعضی از رؤسای درجه دوم نهضت خلافت از این حیث بر ما برتری داشتند و بیشتر مردم نزدیک بودند. خیلی آسان نیست که انسان در روی صحنه سخنرانی و در برابر شنوندگان متعدد حالت طبیعی و عادی داشته باشد. مسلماً عده کمی از ما قبلاً هم تا آن اندازه با مردم روبرو شده بودند و توجه ایشان را جلب کرده بودند. باین جهت معمولاً ما سعی داشتیم که بنظر خودمان و آنطور که میتوانیم حالت یک رهبر و رئیس را بخود بگیریم، قیافه متفکر و پرمعنی برای خود بسازیم و نشان بدهیم که



کوچکترین نشانه سبکی و ترس در ما وجود ندارد. درحالیکه راه میرفتیم، حرف میزدیم و تبسم میکردیم، همواره حساب این را داشتیم که هزاران چشم بما دوخته شده است و در نتیجه عکس‌العملی از خود نشان میدادیم که در حالات ما منعکس می‌شد. اغلب نطق‌های ما بسیار فصیح بود و اغلب نیز بهمین اندازه تپی و بدون مطلب، خیلی مشکل است که انسان خودش را آنطور که بنظر دیگران می‌آید ببیند. و ازین رو چون نمیتوانستم خودم را بدرستی مورد انتقاد قرار دهم عاقبت راه حلی که پیدا کردم این بود که حال و وضع همکاران خود را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهم. این کار برایم فوق‌العاده سرگرم‌کننده و خنده‌آور بود. بعد ناگهان وحشتی مرا فراگرفت که مبادا منم در نظرشوندگان خود باندازه دیگران مضحك و ناهنجار جاوه کنم.

در تمام سال ۱۹۲۱ فعالین و مبارزین کنگره را یکی یکی و منفرداً بازداشت میکردند اما توقیف‌های دسته‌جمعی صورت نگرفت. برادران علی با انهام تحریک ارتش هندی بنا فرمائی به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند. اظهاراتی که آنها بخاطر آن بزندان رفتند همان حرفهائی بود که هزاران نفر دیگر در صدها سخنرانی دیگر هم تکرار کرده بودند و میکردند. در مدت تابستان و بدنبال نطق‌های متعددی که در موارد مختلف ایراد کرده بودم مرا هم تهدید میکردند که بعنوان اخلاک‌گر و شورشی تعقیب خواهند کرد. اما کار از همان مرحله تهدید تجاوز نکرد ولی در اواخر سال وضع ناگهان خراب و دگرگون شد. قرار بود که «پرنس آفولز» (ولیمهد انگلستان) بدهند بیاید. کنگره اعلام کرده بود که هر نوع تظاهر موافقی بمناسبت این بازدید و برای تجلیل از او مورد بایکوت قرار گیرد و از آن اجتناب شود. در اواخر ماه نوامبر سازمان «داوطلبان کنگره در بنگال» غیرقانونی اعلام گردید. بزودی تصمیمات مشابهی هم در ولایات متحده اتخاذ شد. «دیشبندوداس» پیام گرمی برای بنگال فرستاد که در آن میگفت: «فشار دستبندهای شما را بردستهای خود و سنگینی زنجیرهای آهنین شما را بر بدن خود احساس میکنم. این رنج، رنج مشترک بندگی و اسارت است. سراسر هند بصورت یک زندان بزرگ درآمده است. کار و فعالیت کنگره باید ادامه یابد. اهمیتی نخواهد داشت که من در آن شرکت داشته باشم یا نداشته باشم. چه اهمیت دارد که من بمیرم یا زنده باشم؟ در هر حال کنگره باید ادامه یابد»

در «ولایات متحده» ما بمقابله شدید پرداختیم بدین ترتیب که نه فقط اعلام داشتیم که کار و مبارزه خود را ادامه خواهیم داد بلکه فهرست اسامی «داوطلبان» را هم در روزنامه‌های روزانه منتشر ساختیم. در رأس نخستین فهرست نام پدرم قرار داشت. او تا آن زمان جزو داوطلبان کنگره نبود ولی فقط بخاطر شدت دادن مبارزه و مقابله با تصمیم دولت نام خود را در ردیف داوطلبان ثبت کرد. در اول دسامبر، چند روز پیش از ورود «پرنس آفولز»



بازداشت‌های دسته‌جمعی آغاز گردید .

بالاخره امر اجتناب ناپذیر فرا رسید ، تصادم و نزاع میان «کنگره» و دولت آغاز گردید. من هنوز از زندان هیچ نمیدانستم و فکر بزندان افتادن از هر جهت برایم تازه‌گی داشت. يك شب، درحالی‌که تا ساعات دیر شب، در دفتر سازمان کنگره در الله‌آباد مشغول کار بودم یکی از مستخدمین باتأثر فراوان بمن اطلاع داد که پلیس در حالی‌که دستور رسمی بازجوئی دارد عمارت ما را محاصره کرده است . باید اعتراف کنم که این خبر دلم را بتیش انداخت . برای من این نخستین آزمایش از این نوع بود اما روحیه‌ام قوی بود و توانستم کاملاً خون سرد و مسلط بر خود جلوه کنم و در برابر رفت و آمد مأمورین پلیس لاقید و بی‌اعتنا بمانم . بدین قرار یکی از منشی‌ها را مأمور ساختم که با افسر پلیس در کار بازجوئی‌هایش همراهی کند و دست‌وردم که سایر کارمندان هم انگار که هیچ خبری نیست و اتفاقی روی نداده است بکار خود ادامه دهند. کمی بعد یکی از همکاران و دوستانم که او را در برابر محل کار ما بازداشت کرده بودند همراه يك مأمور پلیس برای خداحافظی پیش من آمد. با اعتقاد باینکه باید چنین تظاهر کنم که این امر ناگوار واقعه كوچك و ناقابلی است که هر روز ممکن است اتفاق بیفتد با همکارم و با مأمور پلیس بشکل خیلی عالی‌جنابانه رفتار کردم و از او و مأمور پلیس خواهش کردم اندکی صبر کنند تا نامه‌ئی را که در دست دارم بیابان رسانم . کمی بعد خبر رسید که بازداشت‌های دیگری در شهر صورت گرفته است. عاقبت تصمیم گرفتم که بخانه بازگردم. طبعاً در آنجا هم پلیس را دیدم که ب جستجوی قسمتی از خانه بسیار بزرگ ما سرگرم بود و اطلاع یافتم که پلیس آمده است تا هم پدرم و هم مرا بازداشت کند.

اگر مقامات دولتی میخواستند بما پیوندند و بکار بایکوت کردن مراسم استقبال پرنس انگلیسی کمک کنند مسلماً نمی‌توانستند بهتر از این اقدامی کرده باشند. زیرا بر اثر اقدامات دولت پرنس را بهر جا که میبردند با خیابانهای تهی و خالی از مردم روبرو میشد . وقتی که او بالله‌آباد آمد شهر بيك گورستان خاموش شهادت داشت. چند روز بعد هم در کلکته مثل این بود که شهر جادو شده باشد. ناگهان موقتاً تمام فعالیت‌های این شهر بزرگ تعطیل گردید برای پرنس وضع دشواری پیش آمده بود ، ما از او هیچ گله و شکایتی نداشتیم و هیچ نوع کینه و احساس نفرتی با او نشان نمیدادیم. اما دولت هند (دولت انگلیسی هند) خواسته بود که از مسافرت و بازدید او و اعتبار و شخصیت او برای افزایش اعتبار و شخصیت خود که احساس میکرد متزلزل شده است استفاده کند و ما هم به مقابله منفی و مبارزه پرداختیم .

بازداشت ها و محکومیت ها بخصوص در بنگال و در ناحیه «ولایات متحده» به حد افراط رسید. تمام سران کنگره و تمام مبارزین و فعالین معروف و اصلی در این ایالات بازداشت شدند و صفوف کسانی که بزندان ها میرفتند با هزارها نفر شماره میشد. بخصوص شهریها بیشتره ورد هجوم واقع شدند. انگار افواج کسانی که حاضر بودند بزندانها بروند هرگز پایان نداشت. کمیته ایالتی کنگره در «ولایات متحده» دسته جمعی، پنجاه و پنج نفر با هم، هنگام تشکیل يك جلسه بازداشت شدند. بسیاری اشخاص که تا آن زمان از فعالیت سیاسی یا از نهضت کنگره دور و جدا مانده بودند در تحت تأثیر شوق انگیز و هیجانی که همه را در بر گرفته بود قرار گرفتند و بزندانها کشیده شدند. از جمله دیده میشد که کارمندان دولت هند، هنگام مراجعت از ادارات خود بر اثر کشش جریان بزندان کشیده میشدند و خانواده های خود را از یاد می بردند. بسیاری جوانان و حتی جوانان نرس داوطلبانه بکامیونهای پلیس سوار میشدند که بزندان بروند و حاضر نمیشدند از آنها پائین بیایند. هر شب ما میتوانستیم از داخل زندان خود صفوف کامیونها را که فرامیرسیدند ببینیم که با فریادها و شعارهای ما مورد استقبال واقع میشدند. گاهی کامیونها مأموریت می یافتند که فلان مقدار زندانی دستگیر کنند و بیاورند بدون اینکه فهرستی وجود داشته باشد یا بتوانند فهرستی بدهند که چه کسانی باید بازداشت شوند. جالب توجه این بود که دیده میشد کامیونهای پلیس همیشه عده می خیلی بیشتر از آنچه مأموریت داشتند، اسیر می آوردند. مأمورین و مقامات دولتی که از این وضع بی سابقه گیج شده بودند نمیدانستند چه چاره بیندیشند و در برابر وضعی که در کتاب «دستور برای يك رئیس زندان» چیزی درباره آن نوشته و پیش بینی نشده چه بکنند.

کم کم دولت از سیاست بازداشت و توقیف اتفاقی و هر که پیش آید دست برداشت. دیگر جز مبارزین و فعالین معروف کسی را برای بازداشت کردن انتخاب نمی کردند بتدریج تب عمومی هم در میان مردم فرونشست. دیگر آن رهبران و سرانی که مورد اعتماد مردم بودند وجود نداشتند. تردید و احساس ناتوانی در صفوف مردم راه یافت با لااقل بطور سطحی چنین مینمود. در واقع فضا بصورت بحرانی باقی بود. در هوا انگار يك جریان مغناطیسی وجود داشت که از احتمالات انقلابی خبر میداد.

بقراری که معلوم گردید در طی دو ماه دسامبر ۱۹۲۱ و ژانویه ۱۹۲۲ در حدود سی هزار رأی محکومیت بزندان برای شرکت کنندگان در نهضت «عدم همکاری» صادر گردید. اما هر چند که اغلب سران و مبارزان فعال در زندانها بودند رهبر عالی ما، مهاتما گاندی بیرون بود و هر روز پیامها و دستورات خود را انتشار میداد، به مردم الهام می بخشید، و راه بسیاری از فعالیت های ناگوار را مسدود می ساخت. دولت هنوز از ترس

عکس‌العمل‌های احتمالی ارتش و پلیس هندی جرأت نمی‌کرد که با او هم تجاوز کند .  
 در اول فوریه سال ۱۹۲۲ ناگهان اتفاق غیر منظره‌ئی روی داد . ما، در زندان  
 خود با شگفتی و تعجب زدگی اطلاع یافتیم که گاندی‌جی مقاومت عمومی را لغو کرده  
 است و بدین ترتیب مبارزه را از سلاح برنده و در عین حال مسالمت‌آمیزش محروم ساخته  
 است . مطبوعات اعلام داشتند که این تصمیم او بعلمت اتفاقی که در نزدیکی دهکده «چوری  
 چورا» روی داده اتخاذ شده است . گویا در آنجا دهقانان خشمگین در مقابل پلیس  
 عکس‌العملی نشان داده بودند و برای تولید وحشت، مرکز اداره پلیس محل را آتش‌زده  
 بودند و در آن ماجرا پنج شش نفر پلیس نیز طعمه آتش شده و زنده زنده سوخته بودند .  
 دستور توقف مبارزه، در لحظه‌ئی که بنظر می‌رسید ما مواضع خود را تحکیم کرده‌ایم  
 و در تمام جبهه‌ها پیشرفتهائی بدست آورده‌ایم، ما را خشمگین می‌ساخت . اما در وضعی که  
 ما بودیم یأس و خشم اثر زیادی نداشت . مقاومت عمومی مردم قطع گردید نهضت «عدم  
 همکاری» کم‌کم جهش و قدرت خود را از دست داد . دولت پس از ماه‌ها نگرانی و اضطراب  
 دوباره بر راحتی نفسی کشید و برای اولین بار توانست ابتکار را دوباره بدست آورد . چند  
 هفته بعد دولت، گاندی‌جی را نیز بازداشت کرد و به حبس طویل‌المدتی محکوم ساخت .

## عدم خشونت و نظریه شمشیر

متوقف شدن ناگهانی نهضت ما طبعاً در تمام سران اصلی و عمده کنگره، غیر از خود گاندی جی تأثیر فراوانی گذاشت. پدرم که در زندان بود سخت منقلب شد. بدیهی است که ناراحتی روحی در میان جوانان خیلی شدیدتر و بیشتر بود. چیزی که ما را ناراحت میکرد فقط در هم شکستن امید، در گرمسار گرم مبارزه امید بخش، نبود بلکه مخصوصاً دلیل این توقف و نتایجی که ممکن بود از آن حاصل شود بیشتر اسباب تأثر میشد. راست است که ماجرای خشونت آمیز «چوری چورا» واقعه تأسف آوری بود که باروح «عدم خشونت» کاملاً تناقض داشت. اما آیا میبایست اقدام يك دسته دهقانان تحريك شده در يك دهكده دور دست بمبارزه تمامی يك ملت در راه تحصیل آزادی و استقلالش، ولو برای مدتی کوتاه هم که باشد، پایان دهد؟ اگر این امر نتیجه اجتناب ناپذیر يك اقدام خشونت آمیز منفرد بود بنا براین میشد تصور کرد که در فلسفه و در تاکتیک «عدم خشونت» ضعف و نقصی وجود دارد زیرا برای ما غیرممکن بود که تضمین کنیم که در آینده چنین اتفاقاتی روی ندهد. آیا ما میتوانستیم سیصد و چندین ده میلیون نفر مردم هند را یکباره با نظریه عدم خشونت و با عمل آن موافق سازیم و از آن اطمینان داشته باشیم؟ آیا میتوانستیم تعهد کنیم که در مقابل تحریکات پلیس و فتنه انگیزیهای دولت آرام بمانیم؟ حتی اگر ما موفق میشدیم که آرام و بی آزار بمانیم آیا نمیبایست اقدامات عمال پرووکاتور و فتنه انگیز و از این قبیل را که محتملاً بصفوف نهضت راه می یافتند و مردم را بچنین اقدامات خشونت آمیزی برمی انگیزتند بحساب آورد؟ در چنین صورتی آیا تاکتیک مقاومت منفی و عدم خشونت طبعاً محکوم بشکست همیشگی و دائمی نمیشد؟

این تاکتیک را ما قبول کرده بودیم. کنگره نیز با اعتقاد به مؤثر بودن آن آنرا تصویب کرده بود. گاندی جی این وسیله را نه فقط بعنوان يك روش صحیح و درست بلکه بعنوان مؤثرترین سلاح مبارزه در راه هدفهایمان، بکشور پیشنهاد کرده بود. این

تاكتيك برعكس عنوان منفي و آرام خود بسيار ديناميك و پرحركت و فعال و مؤثر بود. اين روش درست مخالف روش تسليم دست و پا بسته و اطاعت گوسفندوار با اراده جباران زورگو بود. اين تاكتيك يك گريز گاه براي فرار ناچوانمردانه و پست از اقدام و عمل نبود بلكه در واقع مبارزه جسورانه مردمی غيرتمند و باشهامت بود كه اسارت خفت آميز و سرشكستگی و حقارت يك ملت را نفي ميكردند. اما وقتي كه چند نفر - و محتملا دشمنانی كه بلباس دوستان درميآيند - ميتوانستند با اقدامات بي رويه خود تهضت را از جريان خود خارج سازند يا سبب تباهی و نابودی آن شوند باشهامت ترين دليران و نيرومندترين پهلوانان هم ميتوانستند كاری كنند.

گاندي جی هنگام طرح و پیشنهاد روش «عدم خشونت» و «عدم همكاری» مسأله تمام قدرت فصاحت و بلاغت خود را بكاربرد و با اطمینان و اعتماد فراوان ثمر بخش بودن آنرا تضمین می کرد. زبان او ساده و بدون تكلف، و صدا و قیافه اش سرد و روشن و بی دغدغه بنظر میرسید. اما در پشت آن قیافه سرد و بیخ زده يك قلب آتشین و پرهیجان وجود داشت. و راهپائی كه او بما نشان میداد دل ما را راضی میساخت و در ما امید و نیروی فراوانی برمی انگيخت. راهی كه او ترسیم کرده بود دشوار و سخت اما شهامت آمیز و امید بخش بود و بنظر میرسید كه بسرزمین موعود آزادی منتهی خواهد شد. و بدین جهت بود كه ما اعتقاد و ایمان خود را بدو بخشیده با او به پیش رفته بودیم.

گاندي جی در سال ۱۹۲۰ در مقاله مشهوری تحت عنوان «نظریه شمشیر» نوشته بود: «اگر بنا باشد میان پستی جبن آمیز و خشونت، یکی را انتخاب كنم بدون تردید دومی را برمیگزینم... ترجیح میدهم كه هند را برای دفاع از شرافتش بسوی مسلح شدن سوق بدهم تا اینکه صورتی ضعیف و زبون داشته باشد و قربانی ضعف و بیغیرتی خویش گردد. اما همانقدر كه اعتقاد دارم عفو دلیرانه تر از انتقام است همانقدر هم معتقدم كه «عدم خشونت» هم از خشونت عالی تر است... عفو برای يك سرباز جنگجو و نيرومند زینت بخش است. ولی عفو عظمت دارد كه با قدرت انتقام گرفتن همراه باشد اما وقتي كه عفو از جانب يك موجود ضعیف باشد بی معنی خواهد بود. وقتی كه گربه بی آنقدر ضعیف است كه موش او را از هم میدرد، چشم پوشی او از موش نمیتواند عفو با عظمتی باشد... من عقیده ندارم كه هند ضعیف است و خود را هم ضعیف نمیدانم و بنا بر این موقعی كه از عفو صحبت میکنم بخاطر ضعف نیست... قدرت واقعی در نیروی جسمانی و مادی نیست بلكه در غلبه بر تمایلات و شهوات خویش است...»

«من يك خیالباف نیستم. حتی تصور میکنم كه من يك ایدآلیست مجرب و عملی هستم. مسلك عدم خشونت فقط برای مقدسان و پرهیزگاران نیست بلكه برای همه مردم و

تمامی يك ملت هم هست. همانطور که خشونت قانون مردم خام و ناپخته است عدم خشونت هم قانون ملت و نژاد ماست. در میان مردم ناپخته و پرورش نایافته است که تمام قوانین روحی بکنار میرود و آنها هستند که جز زور و نیروی مادی و جسمانی هیچ چیز را نیشناسند. شایستگی انسان اقتضادارد که از قوانین عالی و قدرت روحی پیروی کند.»

« من قانون قدیمی قربانی کردن نفس را در برابر هند قرار داده‌ام زیرا «ساتیا-گراها» و آنچه از آن ناشی میشود یعنی عدم همکاری و نافرمانی عمومی و مسالمت آمیز، چیزی جز بیان جدیدی از قانون تحمل رنج نیست ... «ریشی‌ها» (مقدسین باستانی هند) که قانون عدم خشونت را در بحبوحه خشونت کشف کردند نوابی بزرگتر از «نیوتن» و جنگجویانی نیرومندتر از «ولینگتن» بوده‌اند. آنها در حالیکه بکاربردن اسلحه را بخوبی میدانستند آنرا بکار نبردند و بدنیا آموختند که سلامتی روح ورستگاری واقعی در اعمال خشونت نیست بلکه در عدم خشونت است. »

« عدم خشونت در حالت متحرك و دیناميك خود بمعنای رنجی است که با روشن بینی پذیرفته میشود. منظور آن گردن نهادن باراده آتش افروزان بدی و زشتی نیست بلکه هدف آن تجهیز کلی و کامل روح برضه اراده جباران و ستمکاران است. منطبق ساختن این قانون باستانی ما با عمل و بکار بستن آن، بهر کس امکان خواهد بخشید که با تمام نیروهای خشن يك تسلط ناروا مبارزه کند و از این راه شرف و مذهب خود را نجات دهد و سقوط یا تغییر وضعی در روش امپراطوری غاصب بوجود آورد.»

« بنا بر این من از هند نمیخواهم که عدم خشونت را بعلت ضعف آن بپذیرد بلکه میخواهم با توجه کامل به نیرو و قدرت آن، آنرا بکار بندد. میخواهم هند درك کند که نیروی روحی پایان ناپذیری دارد که میتواند قیام کند و پیروزمندانه از هر ضعف جسمی بالاتر قرار گیرد و بادیانی از نیروهای مادی هم بمقابله پردازد .... »

« من این نوع مبارزه عدم همکاری را از مبارزه «سین فاینی»<sup>۱</sup> جدا می‌شمارم زیرا مسلم است که این دوروش نمیتوانند در کنار هم قرار گیرند. من حتی طرفداران قدرت را هم دعوت میکنم که این نوع مبارزه مسالمت آمیز «عدم همکاری» را نیز آزمایش و قضاوت کنند. در این آزمایش اگر عدم همکاری بشکست منتهی گردد بعلت ضعف ذاتی آن نیست بلکه مسلماً بدان جهت است که چنانچه باید بآن عمل نمیشود و در اینصورت است که خطرات واقعی فرصت خودنمایی خواهند یافت. اغلب، مردان بلند همتی که قادر نیستند حقارت ملی خویش را تحمل کنند آتش خشم خویش را برمی افروزند و به اعمال

۱ - مبارزه تروریستی و خشونت آمیز که ابرلندیها برای استقلال خود بکار می‌بردند. به حاشیه صفحه ۶۴

خشونت و اقدامات شدید میپردازند اما تا آنجا که میدانم آنها در عمل نابود شده‌اند بدون اینکه توانسته باشند خود و کشورشان را از وضع ناگواری که دارند نجات دهند. اگر هند به «نظریه شمشیر» پیوندد ممکن است موقتاً پیروز شود اما این پیروزی موجب مسرت و غرور قلب و خاطر من نخواهد بود. من زندگی خود را با حیات هند پیوند داده‌ام. زیرا همه چیز خود را با و مدیون هستم. من اعتقاد مطلق دارم که هند حامل مأموریت و پیام خاصی برای خدمت بشما جهانیان میباشد...»

این استدلالات گاندی‌جی در ما مؤثر واقع شده بود، اما برای ما و برای مجموع کنگره، عدم خشونت یک مذهب، یک مایه اعتقاد و یک اصل و دستور غیر قابل تعویض مذهبی نبود و نمیتوانست باشد، این امر برای ما جز یک سیاست و تاکتیک که باید نتایج خاصی را بیار آورد نبود و عاقبت هم همین نتایج میبایست وسیله قضاوت درباره آن گردد. ماجرای «چوری‌چورا» و عواقب آن سبب شد که نتیجه گیری‌هایی که درباره «عدم خشونت» بعنوان یک تاکتیک مؤثر، بعمل می‌آید برای ما مورد آزمایش قرار گیرد. سئوالات متعددی در برابر ما مطرح میشد. ما چنین حساب میکردیم که اگر استدلال گاندی‌جی برای قطع مبارزه منفی و مقاومت عمومی صحیح و درست بوده است حریفان دشمنان ما همیشه وسیله دارند که چنین وضعی ایجاد کنند که خود بخود ترك مبارزه را از طرف ما بدنبال خواهد کشید و بنا بر این در این روش نقصی وجود دارد. آیا این نقص از خود نظریه «عدم خشونت» است یا توجیهی که گاندی‌جی از آن میکند نادرست است؟ در هر حال او پدر و مبتکر این فکر بوده است و چه کسی ممکن است بهتر از او درباره معنای دقیق آن قضاوت کند؟ بعلاوه نهضت ما بدون او چه سرنوشتی پیدا میکرد؟ چند سال بعد، درست پیش از آغاز نهضت عظیم نافرمانی عمومی در سال ۱۹۳۰ گاندی‌جی این موضوع را موافق دلخواه ما تشریح کرد و روشن ساخت و اعلام داشت که نباید از نهضت بی‌هانه بعضی اتفاقات کوچک که در بعضی موارد با اقدامات خشونت آمیز منفرد منتهی میشود صرف‌نظر کرد. اگر تاکتیک مبارزه عدم خشونت میبایست بعلمت حوادثی از این قبیل که تقریباً اجتناب‌ناپذیر است دچار شکست گردد و کنار گذارده شود طبعاً مفهوم آن چنین خواهد بود که این نظریه با تمام احتیاجات و مقتضیات زمان موافق نیست. او این توجیه را نمیپذیرفت. بنظر گاندی‌جی این تاکتیک درست و صحیح بود و میبایست با هر موقعیتی منطبق گردد و همیشه با ارزش باقی بماند و جز در موارد بسیار محدود، حتی در اوضاع نامساعد هم بنتیجه برسد. من نمیتوانم بگویم که آیا این بیان بعدی که میدان عمل نظریه عدم خشونت را بسیار توسعه میداد، نشانه یک تحول در افکار او بود یا از همان آغاز کار بدان توجه داشت؟



در واقع ترك مقاومت عمومی دز فوریه ۱۹۲۲ برخلاف آنچه بسیاری از مردم تصور میکردند تنها نتیجه ماجرای «چوری چورا» نبود. حوادث آنجا همچون قطره‌ئی بود که از يك لیوان لبالب، که دیگر در آن جایی حتی برای يك قطره هم وجود ندارد، سرازیر میشود.

گماندی جی اغلب با استفاده از غرائز یا تقریباً با غرائز خود اقدام میکرد. بنظر میرسید که او بر اثر از تباط و تماس مستند و نزدیک با توده‌ها، همانطور که اغلب در رهبران بزرگ ملت‌ها دیده میشود، يك نوع «حس ششم» پیدا کرده بود. او توده‌های مردم را «احساس میکرد» و روحیات آنها، و امکانات اقداماتشان را حدس میزد. با استفاده از این غریزه و با ملاحظه عواقب کار تصمیمی میگرفت و در اقدامات و دستورات خود تغییراتی میداد و تعدیلهائی بوجود می‌آورد و بعد سعی میکرد بر این اقدامات خود در برابر همکارانش که از این تغییرات گیج و خشمگین میشدند يك جامعه منطقی بیوشاند. ولی همانطور که چندی بعد، در ماجرای «چوری چورا» معلوم گردید این جامعه منطقی و استدلال که او بر اقدامات خود می‌پوشاند اغلب نامناسب و نارسا جلوه میکرد. نهضت‌ما در آن موقع برخلاف جهش و قدرت ظاهریش و برخلاف ذوق و شوق و هیجانی که بر آن حکمفرما بود، از هم پاشیده و قطعه قطعه شده بود. سازمان و انضباط آن با کمال سرعت متلاشی میشد. بیشتر مردان با ارزش‌ما در زندان بودند. توده‌ها هنوز آنقدر پرورش نیافته بودند که بتوانند شخصاً خود را رهبری کنند. هر کس از راه میرسید میتواند در رأس یکی از کمیته‌های کنگره قرار گیرد. در عمل عده زیادی از اشخاص نامناسب و از جمله عمال فتنه‌انگیز دشمن در مقامهای حساس درجه اول قرار گرفتند و حتی توانستند هم در نهضت خلافت و هم در نهضت کنگره زمام بعضی از سازمانهای محلی را نیز بدست آورند. و غیرممکن بود که از چنین وضعی جلوگیری شود.

البته این قبیل حوادث در هر مبارزه ممکن است بوجود آید و اجتناب‌ناپذیر است اما رهبران وقتی که بزندان هم میروند باید بتوانند بوسیله انتقال منظم کار بدیگران نهضت را رهبری کنند. مسئله مهم اینست که بتوان توده‌ها را بدرستی هدایت کرد و بخصوص از چنین فعالیت‌های ناروایی بازداشت. چند سال بعد در سال ۱۹۳۰ ما دیگر مدتی را در راه پرورش توده‌ها برای فعالیتها و اقدامات ساده و بخصوص برای امتناع از شرکت در بعضی فعالیتها، صرف کرده بودیم. نهضت نافرمانی عمومی در آن سال مثل نهضت بعدی سال ۱۹۳۲ کاملاً سازمان‌یافته و متشکل بود. در حالیکه در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ هنوز چنین سازمان نیرومندی وجود نداشت و بهیچ وسیله نمیشد هیجانات شوق آمیز و تب‌آلود مردم را محفوظ نگاهداشت. تقریباً مسلم است که اگر در آن موقع نهضت

ادامه می یافت عملیات خشونت آمیز منفرد تکرار میشد و افزایش پیدا میکرد. دولت هم عکس العمل خونینی نشان میداد و بابرقراری يك حكومت وحشت و ترور، روحیه مرد بکلی درهم میشکست.

ظاهراً چنین دلایلی بنظر و فکر گانندی جی رسیده بود. اگر برهان و استدلال او را میپذیرفتیم و اگر میخواستیم که تا کتیک عدم خشونت را دنبال کنیم باید گفت که او تصمیمی اتخاذ کرده است که ناچار در آن موقع اجتناب ناپذیر بود. در واقع در کشتن بدر اول پوسیده و فاسد شده بود و ناچار میبایست از نو بدر افشانند. اغلب يك شکست و عقب نشینی موقتی سبب روشن شدن مسائل میشود و راه حل های مبهم را جان می بخشد و قوی میکند. آنچه در نهضتی اهمیت دارد، شکست یا ضعف موقتی آن نیست بلکه اصول و ایدآلهای آنست. اگر توده ها بتوانند اصول و ایده ها را دست نخورده در خود محفوظ نگاهدارند در این صورت تجدید قیام بسرعت انجام میگردد. اما در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ ما چه اصول و هدفهایی داشتیم؟ یکنوع «سواراج» (استدلال) مبهم، بدون يك ایدئولوژی روشن و صریح که بتواند آنرا جان بدهد و نیرو بخشد و بدون يك درك مشخص از مبارزه عدم خشونت. تا کتیک آن روز ما در مقابل توسعه موارد اقدامات خشونت آمیز و منفرد استقامتی نداشت. از نظر ایدآل نیز وضع آن زمان ما بسیار ضعیف بود. ایدآل ما يك حصار مستحکم و نیرومند نبود که بتواند پناهگاه پر مقاومتی برای مردم باشد؛ مجموعاً هنوز مردم قدرت کافی نداشتند که بتوانند مبارزه را تا مرحله دور تر دنبال کنند. حتی انبوه مردمی که با میل خود بزندانها رفتند، تحت تأثیر جریان قوی آن زمان واقع شده بودند و همه تصور میکردند که همه چیز بزودی و با خوبی پایار خواهد یافت.

بنابراین هرچند که طرز عمل گانندی جی و اقدام او در سال ۱۹۲۲ برای خیلی ها ناپسند بود و در عده می یکنوع یأس و ناامیدی را برانگیخت اما میتوان گفت که تصمیم او صحیح و درست بوده است. در عین حال هم میتوان گفت که خفقان شدید و خشنی که در يك نهضت وسیع بر اثر این واقعه روی داد در بعضی تحولات تأسفات آور موقعیت ملی ما نقش مؤثری داشت. انحراف نهضت بسوی توسل با اقدامات خشونت آمیز و بیفایده، در سنه بموقع قطع گردید. اما این خشونت درهم فشرده و فروخته ناچار راههای بروز و ظهور دیگری جستجو میکرد و شاید هم این احساس تسکین نایافته سبب شدت مسائل فرقه های مذهبی و وخامت بیشتر اوضاع در سالهای بعد گردید و بتحریکات و هیجانانامختلف آشوبهای مذهبی منتهی شد.

عناصر ارتجاعی که هوادار افتراق و جدائی فرقه های مذهبی بودند و بعلت استخبار

مردم از نهضت «عدم‌همکاری» و «نافرمانی عمومی» بعقب‌رفته و پنهان شده بودند اکنون از پناهگاه‌های خود بیرون می‌آمدند. عوامل پلیس مخفی و کسانی که در جستجوی آن بودند که با خوشخدمتی توجه مقامات دشمن را بخود جلب کنند نیز با دامن زدن به آتش اختلافات فرقه‌های مذهبی بآن مرتجعین می‌پیوستند. قیام «موپلاه»<sup>۱</sup> و اعمال فشار بیرحمانه و فوق‌العاده‌ئی که باین مناسبت صورت گرفت برای کسانی که به اختلافات فرقه‌ها دامن می‌زدند دستاویزی شد. در واقع کشتار زندانیان «موپلاه» در واکنش‌های در بسته قطار راه آهن فوق‌العاده هولناک بود. احتمال دارد که اگر مقاومت عمومی نهضت ما متوقف نشده بود و نهضت با فشار دولت در هم نمی‌شکست چنین اتفاقاتی روی نمیداد و مردم باین نوع اختلافات و مبارزات فرقوی و مذهبی کشیده نمیشدند.

پیش از متوقف شدن نهضت عدم همکاری يك واقعه دیگر هم روی داد که ممکن بود نتایج مختلفی ببار آورد. اولین امواج مقاومت عمومی دولت را سخت متوحش ساخته بود. در آن موقع بود که لرد ایروین نایب‌السلطنه هند در يك مجمع رسمی اضطراب و نگرانی خود را علناً بیان داشت. در آنوقت «پرنس آف ولز» ولیعهد انگلیس در هند بود و حضور او مسئولیت دولت هند را بشدت می‌افزود. در ماه دسامبر ۱۹۲۱ بلافاصله بعد از بازداشت‌های دسته‌جمعی که در اوایل ماه صورت گرفته بود دولت کوشش کرد که با کنگره سازش کند. این امر مخصوصاً بخاطر آن بود که بنا بود ولیعهد از کلکته دیدن کند. یگرشته مذاکرات رسمی میان نمایندگان دولت در بنگال با «دیشند و داس» که در آن زمان در زندان بود آغاز گردید. بنظر میرسد که پیشنهاداتی صورت گرفته بود و برای تشکیل يك کنفرانس میزگرد میان نمایندگان دولت و کنگره توافقی هم حاصل شده بود. این مذاکرات بجائی نرسید چون گاندی جی اصرار می‌ورزید که باید مولانا محمد علی نیز که آنوقت در زندان بود نیز در مذاکرات شرکت جوید و دولت این حرف را نمیپذیرفت. آقای داس در این مورد نظر گاندی جی را تأیید نیکرد و بعدها وقتی که از زندان بیرون آمد علناً این نظر او را انتقاد میکرد و میگفت که او در این باره اشتباه فاحشی مرتکب شده است. بیشتر ما که آنوقت در زندان بودیم میدانستیم که پس از آن چه حوادثی اتفاق افتاد و بدون اطلاع از واقعیات هم قضاوت کردن کاری دشوار است. اما بنظر میرسد که در آنوضع از چنان کنفرانسی نتایج مهمی بدست نمی‌آمد. در واقع دولت

۱ - موپلاه - ناحیه‌ئی در جنوب هندوستانست. پس از توقف مبارزات عدم خشونت عده‌ئی از اهالی در آنجا

برضد مقامات انگلیسی قیام کردند. انگلیس‌ها هم با خشونت فراوان عده زیادی از ایشانرا کشتند و حتی عده‌ئی را هم در موقعیکه با قطار راه آهن باسارت می‌بردند در داخل قطارها کشتند و این ماجرا در تاریخ مبارزات ملت هند برای استقلال یکی از حوادث دردناک است - م

فقط میخواست که باین وسیله در بودن و لیمهد اوضاع را آرامتر نگاهدارد و طبعاً مسائل اساسی که در برابر ما قرار داشت باز هم بهمان صورت باقی میماند. بطوریکه بعدها دیدیم نه سال بعد، هنگامیکه ملت و کنگره خیلی قویتر هم شده بودند، چنین کنفرانسی تشکیل شد و نتایج درخشانی هم نداد. اما صرفنظر از اساس موضوع من تصور میکنم که اصرار گاندی جی برای حضور و شرکت محمد علی بسیار عاقلانه بود زیرا او نه فقط یکی از رهبران کنگره بود بلکه در عین حال رهبر نهضت خلافت اسلامی هم بود و موضوع خلافت در آن زمان یکی از مهمترین مسائل مورد توجه کنگره بود و بدینقرار حضور او اهمیت اساسی میداشت. در واقع هیچ سیاست و هیچ اقدام سیاسی وقتیکه مورد تأیید همکاران قرار نگیرد نمیتواند صحیح باشد. خود این واقعیت که دولت حاضر نبود محمد علی را از زندان آزاد سازد نشانه ئی بود که هیچگونه احتمال برای بدست آمدن نتیجه از چنان کنفرانسی وجود نداشت.

پدرم و من هر دو به ششماه زندان محکوم شدیم. اتهام ما و دادگاههای ما متفاوت بود. در هر دو مورد محاکمه و دادرسی صورتی مسخره داشت و ما از دفاع در آن خودداری کردیم. بدیهی است که در فعالیتهای ما با سانی میشد دلایلی برای محکوم ساختن ما پیدا کرد اما بهانه هائی که آنها پیدا کرده بودند واقعاً مسخره بود. پدرم متهم شده بود که در يك سازمان غیر مجاز یعنی سازمان داوطلبان کنگره شرکت جسته است. دادگاه بعنوان سند، يك برگ عضویت را مدرک قرارداد که بخط هندی امضاء شده بود. در اینکه امضاء واقعاً مال پدرم بود حرفی نبود اما جالب توجه این بود که پدرم تا آن زمان خیلی بندرت بخط هندی امضاء میکرد در نتیجه عدد خیلی کمی میتوانستند شهادت بدهند که او واقعاً با دست خود چنین امضائی کرده است. بدین جهت یکنفر ژنده پوش فقیر را برای شهادت بدادگاه آوردند و او سوگند یاد کرد که خط و امضای پدرم را میشناسد و صحت آنرا گواهی میکند. اما این مرد کاملاً بیسواد بود و خواندن و نوشتن ر اصلاً نمیدانست زیرا در تمام مدتی که برگ محتوی امضای پدرم را برای معاینه او بدستش داده بودند و بآن نگاه میکرد آنرا سرازیر نگاهداشته بود؛ در جریان محاکمه پدرم خاموش نشسته بود و دختر مرا در بغل داشت؛ دخترم در آن موقع چهار سال داشت و اولین باری بود که بيك دادگاه میرفت.

اما اتهام من این بود که سه ورقه بیابیه که مردم را بشورش و اعتصاب و تعطیل « هارتال »<sup>۱</sup> تحریک میکرد است پخش کرده ام. در آن موقع این امر غیر قانونی نبود و

۱ - هارتال یعنی اعتصاب و تعطیل عمومی برای ابراز مخالفت سیاسی و کاری است که گاندی در حد

در این زمینه بعداً قانونی وضع شد. با وجود این مرا محکوم کردند. سه ماه بعد درحالیکه با پدرم و دیگران در زندان بودم بکرو زخبر دادند که نمیدانم کدام يك از مقامات با رسیدگی بعدی معلوم داشته است که محکومیت من نادرست و غیر قانونی بوده است و بزودی مرا آزاد خواهند ساخت. این خبر برایم غیر منتظره بود زیرا هیچکس برای نجات من اقدامی نکرده بود. ظاهراً متوقف شدن مقاومت و نافرمانی عمومی سبب نرمی دادستانی شده بود که مأمور رسیدگی و تجدید نظر در احکام محکومیتها بودند. وقتی از زندان آزاد میشدم بسیار ناراحت و متأثر بودم زیرا پدرم هنوز پشت سرم در زندان میماند.

تقریباً بلافاصله تصمیم گرفتم که نزد گاندی جی به احمدآباد بروم. اما وقتی که من رسیدم او را توقیف کرده بودند و ملاقات ما در زندان «سابارماتی» صورت گرفت. هنگام محاکمه او منم حضور داشتم. روزی فراموش ناشدنی بود! کسانی که مانند من در آنروز حضور داشتند مسلماً آنرا از یاد نخواهند برد! قاضی که یک نفر انگلیسی بود رفتاری شایسته و مؤدب داشت. اظهارات گاندی جی هیجان انگیز بود. وقتی ما از جلسه دادگاه بیرون آمدیم عمیقاً تکان خورده بودیم و روحمان از تعالیم و تصاویر جذابی لبریز شده بود. هیچکس جز او نمیتوانست چنین اثری در ما بگذارد.

من بالله آباد برگشتم. وقتی فکر میکردم که آنهمه دوستانم و همکارانم در پشت میلهها و دیوارهای زندان مانده اند خود را کاملاً تنها و ناراحت احساس میکردم. سازمان کنگره سخت در زحمت افتاده بود. سعی کردم بآن بپردازم. مخصوصاً تحریم و بایکوت منسوجات انگلیسی مورد توجه و علاقه ام بود. با وجود متوقف شدن نافرمانی و مقاومت عمومی، این قسمت از برنامه ما همچنان بقوت خود باقی بود. تقریباً تمام پارچه فروشان الله آباد هم پیمان وهم سوگند شده بودند که منسوجات خارجی را وارد نکنند و نخرند و برای این منظور انجمنی درست کرده بودند. بنا بر مقررات این انجمن هر کس که از این دستور پیروی نمیکرد جریمه میشد. من ملاحظه کردم که عده ای از بازرگانان بزرگ بقول و عهد خود وفا نکرده بودند و این امر نسبت بکسانی که وفادار مانده بودند طبعاً ظالمانه و نادرست میبود. تذکرات ما بآنها نتیجه مهمی نبخشید. چنین بنظر میرسد که انجمن ناتوان است. بنا برین تصمیم گرفتیم که مقابل مغازه هر کدام از این عهد شکنان چند نفر از داوطلبان کنگره بگذاریم که مانع خرید مردم شوند. وجود همین داوطلبان که مظهر اقدام بود کفایت کرد. جریمهها پرداخت شد و تعهدات از نو محترم شمرده شد. مبالغی که بعنوان جریمه پرداخت شد بصندوق انجمن پارچه فروشان رفت.

دو سه روز بعد مرا با چندتن از همکارانم که در این کار شرکت چسته بودند توقیف

کردند. ما را بارعاب مردم واخازی کردن بوسیله اقدامات جنایت آمیز متهم ساختند و در مورد شخص من جرم اخلاک‌گری راهم بر آن افزودند. من از خودم دفاع نکردم اما در دادگاه مطالب بسیاری گفتم. دادگاه مرا بخاطر لاقبل سه جرم و از جمله ارباب و اخازی محکوم ساخت اما جرم اخلاک‌گری را پس گرفتند و لابد حساب کردند که من از این بابت زندانم را کشیده‌ام. اگر درست بخاطرم باشد سه محکومیت برایم تعیین شد دو تا هر کدام بمدت هیجده ماه که باهم جمع نمیشد و یکی بمدت سه ماه و بدین‌قرار مجموعاً به بیست و یکماه یعنی یکسال و نه ماه محکوم شدم. این دومین محکومیت و دومین دوره زندانم بود و باین شکل تقریباً شش هفته پس از آنکه از زندان بیرون آمده بودم دوباره بزندان برگشتم

## زندان لکنهو

در هند زندان سیاسی چیزی نبود که در سال ۱۹۲۱ بوجود آمده باشد و از این جهت تازگی نداشت. از سالها قبل گروه عظیمی از محکومین راه زندانها را پیش گرفته بودند و هر کدام مدتهای کمابیش دراز را در آنجا گذرانده بودند. حتی زندانیانی بودند که بدون هیچگونه محاکمه و محکومیت بزندان رفته بودند. بزرگترین رهبر سیاسی آن زمان «لوکامانیا تیلک» در آخر عمر خود مدت شش سال محکوم بزندان شده بود. جنگ جهانی بزندانهای شدن اشخاص توسعه و سرعت بخشیده بود. در آن دوره محاکمات با اتهام توطئه بر ضد امنیت کشور افزایش یافت و معمولاً بصورت احکام اعدام یا حبس ابد منتهی میگردد. برادران علی و مولانا ابوالکلام آزاد در دوران جنگ در زندان بسر میبردند. کمی بعد از جنگ قانون حکومت نظامی در پنجاب محاکمات بیشتری از این قبیل را بوجود آورد و بهمین نسبت فهرست قربانیان زندان هم طولانی تر گردید. بدینقرار زندان سیاسی در کشور ما چیز تازه و فوق العاده نمی نبود اما تا سال ۱۹۲۱ مردم بامیل و اراده خودشان بسوی زندانها نمی رفتند. البته سابقه می هم برای اینکار وجود داشت. در آفریقای جنوبی گاندی جی و هزاران نفر از هوادارانش در دوران مبارزات ساتیاگراها و نهضت عدم خشونت و مقاومت منفی خود سر مشقی از آن داده بودند.

با وجود این سوابق، در سال ۱۹۲۱ عده کمی از ما، زندان را میشناختند و بدرستی میدانستند که وقتی درهای آهنی سنگین و شوم زندان بروی ایشان بسته میشود چه وضعی در انتظارشان است. وقتی صحبت از زندان میشد ما بطور مبهم انبوهی از دزدان و جنایتکاران خطرناک را مجسم میکردیم. زندان در نظرمان فکر انزوا و تحقیر و رنج را بیدار میکرد و مخصوصاً يك هاله شوم از يك ترس ناشناس آنرا در خود گرفته بود. با وجود این از سال ۱۹۲۰ آنقدر درباره آن صحبت میشد و آنقدر رققای ما بزندان رفتند که کم کم همه ما با این فکر آشنا شده بودیم و تصوری از آن در خاطر خود داشتیم و اولین احساس تنفر و بیزارى که تقریباً بطور غیرارادی در هر کس تولید میشد در ما خیلی



ضعیف شده بود. اما هر قدر هم فکر انسان با این تصورات انس و عادت گرفته باشد در اصل امر تغییر عمده‌ئی حاصل نمیشود. روزیکه برای نخستین بار از درهای آهنین زندان عبور میکردیم اعصاب تحریک شده ما در معرض تأثرات بسیار شدید قرار میگرفت. اکنون که این صفحات را مینویسم و سیزده سال از آن زمان میگذرد اقلای سیصد هزار نفر از مردان و زنان کشور ما با این وضع آشنائی پیدا کرده‌اند. هزارها از آنها از زندان بیرون آمده‌اند و دوباره با آنجا بازگشته‌اند و عاقبت بخوبی دریافته‌اند که در داخل زندان چه وضعی در انتظار ایشانست و سعی کرده‌اند تا آنجا که میتوانند خود را با آن زندگی غیرعادی، با آن رنج و اندوه آرام و با آن یکنواختی کشنده منطبق سازند و عادت دهند. انسان با همه چیز عادت میکند و با وجود این وقتی بار دوم یا سوم هم از درهای آهنین عبور میکردیم و بزندان میرفتیم باز هم کمی از نخستین هیجانات و نخستین وحشت‌ها را باز مییافتیم و نمیتوانستیم از تپش شدیدتر قلب خویش خودداری کنیم. چشمها بی اختیار بعقب برمیگردد تا یک آخرین یادگار از منظره سبز و فضای آزاد بیرون، از مردمی که با آزادی حرکت میکنند و از قیافه‌های آشنا رمانوسی که ممکن است دیگر تامدتها نتوان آنها را دید، در خود ذخیره سازد.

نخستین دوران زندان من که پس از سه ماه بطور ناگهانی پایان رسید در زمانی بود که زندانبانهای ماهم مثل خودمان فرصت نفس کشیدن نداشتند و نیدانستند در مقابل امواج زندانیان نوع جدیدی که همچون جزر و مد دریا فرا میرسیدند چه بکنند. هر روز موج تازه رسیده‌ها بیشتر و بیشتر میشد و حالت یک طغیان مقاومت ناپذیر شط عظیمی را بخود میگرفت که تمام تجربیات گذشته زندانبانها را نابود میساخت. نوع زندانبان جدید تازگی بسیار داشت و غیر عادی بود. هر چند که در میان آنها طبقات متوسط اکثریت داشتند، ولی از تمام طبقات در میان آنها فراوان بودند و صفت مشترك تمام ایشان این بود که با محکومین عادی تفاوت بسیار داشتند و نیشد با آنها موافق رسوم و سنت‌های معمولی و گذشته زندانبان رفتار کرد. مقامات دولتی این موضوع را بخوبی احساس میکردند اما بجای رسوم قدیمی چه میتوانستند گذارد؟ وضع بیسابقه‌ئی پیش آمده بود. این مبارزین جدید که بزندان افکنده میشدند دیگر آنطور که دلخواه مقامات دولتی بود همچون گوسفندی مطیع و آرام نبودند و حتی در داخل دیوارهای زندان نیز احساسی که از کثرت عدیشان بوجود میآمد، بر قدرت روحیشان می‌افزود. هیجانات بیرون از زندان و علاقه شوق آمیز و جدید مردم نسبت بزندانیان و آنچه در زندان‌ها میگذشت با افزایش قدرت زندانبان کمک میداد. معینا ما در عین استقامت، رویهمرفته یک سیاست همکاری با مقامات زندان را دنبال میکردیم. میتوان تصور کرد که بدون کمک خودما چه وضع دشواری

بوجود می‌آمد! اغلب زندانیان های ما بسراغ مامی آمدند و از ما خواهش می‌کردند که به بند های رفقای زندانی خود برویم و با آنها مذاکره کنیم و موافقت آن ها را برای اجرای فلان قسمت از مقررات جلب سازیم.

ما بیل خود بزندان آمده بودیم. حتی بسیاری از داوطلبان ما با اصطلاح بزور خودشان و بدون اینکه از ایشان خواسته شده باشد و مجبور باشند بزندان آمده بودند. بنا برین هیچکس درصدد فرار از زندان نبود و این مسئله مطلقاً مطرح نمیشد. برای هر کسیکه میخواست از زندان آزاد شود کافی بود که از اقدامات گذشته خود اظهار تأسف کند و یا متعهد شود که در آینده با اقدامات مشابه آن نپردازد. ما در فکر فرار نبودیم زیرا درصدد فرار بر آمدن مفهومش این بود که شخص خود را به افتضاح و بدنامی بسیار و خود بخود از این نوع فعالیت سیاسی و نافرمانی غیر مسلحانه و رفتن داوطلبانه بزندان کناره بگیرد. رئیس زندان لکنه و این موضوع را بخوبی میدانست و بهمین جهت زندانیان های ما گفته بود که اگر بتوانند دو یا سه نفر از مبارزین کنگره را فرار دهند در مقابل این اقدام حتی پاداش و مدال هم دریافت خواهند داشت.

بیشتر رفقای زندانی مادر بندهای اصلی و بزرگ که در محوطه داخلی زندان قرار داشت نگاهداری میشدند. هیچکس نخواستند که تصور میکنم در نظر بود وضع نسبی بهتری برایشان فراهم گردد در محل يك کارگاه قدیمی بافتندگی محبوس بودیم که در اطراف آن محوطه های وسیع و گشاده می وجود داشت. پدرم، دو نفر از پسر عموهایم و من در يك اطاق جداگانه تنها بودیم که در حدود شش متر طول و پنج متر عرض داشت. ما تقریباً میتوانستیم آزادانه از بندی به بند دیگر برویم. بما بیشتر اجازه ملاقات با کسان و بستگانمان داده میشد. روزنامه های خارج برای ما میرسید و دریافت اخبار روزانه از بازداشت های جدید و پیشرفت نهضت، محیط پر هیجان و شوق آمیزی بر ایمان بوجود می آورد. مباحثه ها و گفتگوها تقریباً تمام وقت ما را پر میکرد. تقریباً هیچ وقت برایم نمی ماند که به کتاب خواندن یا بيك کار دیگر بپردازم. پیش از ظهر هایم را با نظافت زندانمان که آن را با آب تمیزی کردم و با شستن لباسهای پدرم و خودم و با کار کردن با چرخ ریسندگی و بافتندگی میگذراندم. آنوقت فصل زمستان بود که در هندوستان شمالی بهترین فصول سالست. در هفته های اول بما اجازه دادند که برای داوطلبان کنگره مان بخصوص برای بیوادها کلاسها و دروسی ترتیب دهیم و زبانهای اردو و هندی و سایر مواد را بایشان بیاموزیم بعد از ظهرها والیبال بازی میکردیم<sup>۱</sup>

۱ - (پادداشت مؤلف) - در آلمان افسانه خنده آوری در روزنامه ها انتشار یافت که اظهار آنها گاه بگاه منتشر میشد. بنابر آنچه این روزنامه ها نوشتند « سرهار کورت بتلر» استاندار «ولایات متحده» برای پدرم مشروبات

کم کم مقررات شدید تر و خشن تر شد. دیگر بنا اجازه نمیدادند که از زندان خودمان خارخ شویم و پیش داوطلبان خودمان برویم. طبعاً دروس هم ممنوع گردید. در این اوان یعنی در اول ماه مارس (۱۰ اسفند) بود که من آزاد شدم. شش یا هفت هفته بعد در ماه آوریل (اواخر فروردین) که دوباره بزندان افتادم وضع بکلی عوض شده بود. پدرم را بزندان «نئی تال» منتقل کرده بودند و کمی بعد از رفتن او مقررات جدیدی را باجرا گذارده بودند. در این وقت تمام زندانیان کارگاه بافندگی - که محل زندان سابق ما بود - در محوطه آخر زندان و دربندهایی که از اطاقهای کوچک و مجزا تشکیل میشد بسر میبردند و هر نوع ارتباط میان آنها شدیداً ممنوع شده بود. طبق مقررات جدید هر زندانی در هر ماه فقط اجازه یک بار مکاتبه و یک بار ملاقات با کسان خود را داشت. وضع غذا، هرچند هم که مقداری غذا های اضافی از خارج میرسید، خیلی بدتر شده بود.

در بندی که مرا محبوس ساختند ما در حدود پنجاه نفر بودیم که تقریباً بر روی هم انباشته شده بودیم و فاصله هر دو تخت زندانی کمتر از یک متر بود. خوشبختانه من تقریباً همه را میشناختم و در میان آنها عده ای از دوستانم بودند. اما نبودن کامل زندگی خصوصی و شب و روز را دائماً در میان دیگران بسر بردن خیلی زود تحمل ناپذیر شد. صرف نظر از این ناراحتی ها، حقارت ها و تحریکهای دائمی، تمام زندگی ما دائماً زیر چشم و گوش همه قرار داشت و حتی امکان يك لحظه استراحت در يك گوشه آرام و مطمئن وجود نداشت. مستراح و روشویی و لباسشویی دسته جمعی و عمومی بود. راه پیمائیهای سریع و تند برای حفظ سلامتی که گرا گرا بند صورت میگرفت، گفتگوها و مباحثه ها که گاهی با اندازه می خسته کننده میشد که دیگر هیچکس نمی توانست يك موضوع قابل توجه را مطرح سازد، همه خسته کننده میشد. در واقع این يك نوع زندگی خانوادگی بود که در بدترین وضعی جریان داشت و صد برابر بزرگتر شده بود بدون آنکه لطف های زندگی خانواده هم در آن باشد. تمام این ها در میان مردمی از همه نوع و با همه گونه سلیقه میگذاشت. این وضع برای هر يك از ما يك حالت تحريك عصبی شدید ایجاد میکرد. چه بارها که عطشی شدید برای يك لحظه تنهایی احساس میکردم و برایم میسر نمیشد. بعدها، در طول سالهای زندانهای انفرادی، دیگر نه تنهایی و نه زندگی مجزا و خصوصی را کم داشتم زیرا در زندانهای بعد بارها برایم اتفاق افتاد که ماهها گذشت و هیچکس را، جز گاه بگاه يك زندانیان با مامور زندان را، ندیدم و چقدر آن وضع برای آزمایش اعصاب دشوار و طاقت فرساست. در

و شامپانی بزندان فرستاده بود. در حالیکه نه سرهار کورت، چیزی برای پدرم فرستاد و نه کس دیگری برای او شامپانی یا مشروب الکلی دیگری آورد. حتی پدرم از چندی پیش، یعنی بعد از آنکه کنگره عدم همکاری را تصویب کرد و مبارزه جدی آغاز شد اصولاً مشروبات الکلی را ترك گفت و هرگز چنین مشروباتی ننوشید.